

خودشناسی

دوره نوزدهم - جلسه ۱۳

استاد حسین نوروزی

(۲۷ تیر ۱۳۸۴)

بهشت کجاست؟ جهنم کجاست؟

نقش اختیار انسان در سرنوشت نهایی

تحلیلی دقیق از مفهوم بهشت و جهنم، اختیار انسان، تأثیر انتخاب، نقش انبیاء و شیطان و ارتباط خودشناسی با آرامش و سعادت حقیقی.

نقش اختیار و انتخاب در سرنوشت نهایی

بحث ما به معنای سوم بهشت رسید. بیان کردیم که: «بهشت یک امر نسبی است.» در حقیقت این سوال که: «بهشت کجاست؟» سوال دقیق و صحیحی نیست، بلکه باید این سؤال پرسیده شود که: «چه کسی بهشتی است؟» هر کسی، بهشت و جهنم دارد. بهشت و جهنم هر کس با شخص دیگری تداخل ندارد و اختصاص به خود او دارد. بنابراین می‌گویند: «هیچ کس را در قبر دیگری نمی‌گذارند؛ هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند.» این عبارت کنایه از این است که: «بهشت و جهنم هر شخصی مخصوص خود اوست و تعیین کننده این بهشت و جهنم انتخاب خود فرد است.» بستگی دارد هر شخصی، چه چیزی را انتخاب کرده باشد، بهشت سعادت یا جهنم شقاوت را انتخاب کرده است؟ اگر بهشت سعادت را انتخاب کرده باشد، هیچ کس این قدرت را ندارد که او را از این انتخاب باز بدارد؛ چون مسأله‌ای اختیاری و مربوط به انتخاب است؛ انتخاب هم برخاسته از اختیار است.

اختیار یک موهبت و قدرت الهی است که خداوند متعال از بدو تولد در انسان قرار داده است و این موهبت هرگز از انسان جدا نمی‌شود؛ همیشه با انسان بوده، هست و خواهد بود. اختیار از اجزای ذاتی و ماهوی انسان است که از انسان جدا شدنی نیست. اصلاً انسان موجودی مختار است طوری که اگر اختیار را از او جدا کنیم، دیگر انسان نخواهد بود بلکه موجود دیگری می‌شود. مثلاً به ملائکه، حیوانات،

یا موجود دیگری که اختیار ندارد تبدیل می‌شود. بنابراین سعادت و شقاوت هر انسانی تابع خواست و انتخاب اوست؛ این انتخاب هم تابع اختیار اوست؛ اختیار هم از انسان جدا نشدنی است و جزء ذات هر انسانی است.

پس هیچ‌کس قدرت تغییر، تبدیل و تصرف در انتخاب هدف نهایی انسان را ندارد. اگر کسی هدف خود را بهشت تعیین و انتخاب کند، کسی نمی‌تواند در آن تصرفی ایجاد کند. تصرفاتی که ممکن است انجام شود نمی‌تواند در انتخاب هدف رخ دهد بلکه در قسمت‌های دیگری مثل انتخاب وسیله، اتفاق می‌افتد. ممکن است کسی هدف خود را رسیدن به بهشت تعیین و انتخاب کند اما نداند که این بهشت کجاست و راه رسیدن به آن کدام است؟ چرا که علم می‌خواهد تا بداند. در این‌جا، دیگران می‌توانند تأثیرگذار باشند.

پس اگر سراغ انبیاء برویم، آن‌ها آن‌گونه که باید و شاید و به شکل صحیح و درست ما را راهنمایی می‌کنند؛ راه صحیح رسیدن به بهشت واقعی را به ما معرفی می‌کنند. اگر سراغ شیطان برویم، او هم متناسب با شیطنت خود، ما را راهنمایی می‌کند و راه جهنم را به جای راه بهشت در مقابل ما قرار می‌دهد. هیچ کدام از انبیاء و شیطان قدرت تغییر انتخاب ما را ندارند. نهایت کاری که انجام می‌دهند این است که می‌گویند: «ای انسانی که بهشت را انتخاب کرده‌ای و می‌خواهی به بهشت بروی، راه بهشت این است.»

به ما آموزش و تعلیم می‌دهند و ما را تربیت می‌کنند. در آینده به بحث تعلیم و تربیت خواهیم رسید. نهایت کاری که شیطان انجام می‌دهد این است که ما را وسوسه می‌کند و به ما آموزش‌های نادرست می‌دهد. شیطان به کسی که بهشت را انتخاب کرده است، نمی‌گوید: «جهنم را انتخاب کن» بلکه می‌گوید: «اگر می‌خواهی بهشت بروی، راهش همین است که من می‌گویم؛ حرف من را گوش کن.» شیطان در این‌جا می‌تواند تصرف کند. البته در جاهای دیگری هم تصرفاتی انجام می‌دهد که از آن به نفس اماره یا تربیت تعبیر می‌کنیم. اما هیچ کدام از این بحث‌ها ارتباطی به انتخاب ما ندارد. در آینده به این بحث‌ها خواهیم رسید.

بنابراین در نهایت، سعادت و شقاوت هر انسانی، تابع محض انتخاب خود اوست. یعنی خداوند متعال این‌گونه مقدر کرده و انسان را این‌گونه آفریده است که خود انسان، تعیین کننده سرنوشت نهایی خود باشد. ممکن است انسان موقتاً در دنیا حرف شیطان را گوش کند و نفهمد که شیطان است، بلکه خیال کند از انبیاء است و می‌خواهد او را هدایت و راهنمایی کند و در نتیجه حرف او را گوش کند. چون شیطان به شما نمی‌گوید که: «من شیطان هستم» بعد شما را راهنمایی کند؛ بلکه خود را در قالب انسان‌های الهی جا می‌زند و بعد انسان‌ها را به انحراف می‌کشاند. چهار کلمه حرف درست می‌زند، در

میان آن کلمات درست، یک اشتباه حساس، اساسی و مهم هم می‌اندازد که به حساب خودش سرنوشت شما را در دنیا زیر و رو کند. اما سرنوشت نهایی انسان دست خودش است.

خداوند متعال این‌گونه مقدر فرموده است که هر کس واقعاً خواهان بهشت است، به بهشت برود و هر کس واقعاً خواهان جهنم باشد، به جهنم برود. هیچ اجباری در کار نیست. یعنی روز قیامت تمام کسانی که در نهایت وارد جهنم می‌شوند، با انتخاب و اختیار خودشان راه جهنم را انتخاب کرده‌اند که در مسیر جهنم حرکت می‌کنند و همه کسانی هم که بهشت می‌روند، با اختیار خودشان وارد بهشت می‌شوند. این قانون و سنت الهی است که هیچ گریزی از آن نیست؛ یعنی در این معنا به آن مجبور هستیم. اگر بگوییم: «من نمی‌خواهم به اختیار و انتخاب خودم باشد» این کار ممکن نیست چون انسان موجودی مختار است.

اگر خوب دقت کنید می‌بینید که همین‌گونه است. تمام کسانی که ما را راهنمایی می‌کنند، زمانی راهنمایی آن‌ها در ما اثر می‌کند که ما بخواهیم؛ اما اگر نخواهیم این راهنمایی در ما اثر نخواهد کرد. قرآن خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» این‌گونه نیست که هر کس را که تو دوست داشته باشی بتوانی هدایت کنی؛ «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» این خداست که هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. خداوند انسان را موجودی دارای انتخاب و اختیار خلق کرده و هدایت و سرنوشت نهایی او را در اختیار خودش قرار داده است؛ البته اگر معنای هدایت را در این آیه شریفه به معنای هدایت نهایی در نظر بگیریم، بحث‌های دیگری هم داریم که به وضعیت هدایت در دنیا مربوط می‌شود و ما ان‌شاءالله این مطالب را بیان خواهیم کرد.

خاصیت انتخاب

در تعریف سوم بهشت، بهشت عبارت شد از جایی که همه چیز مطابق با میل فطری و ناخودآگاه شما باشد. یعنی میل فطری شما خداخواهی است و می‌خواهد که همیشه خدا باشد. خب این مسأله حاصل است. خداوند همیشه و همه جا هست. هیچ کجا از خدا خالی نیست؛ اگر شما خدا را بخواهید، خواسته خودآگاه شما هم با خواسته ناخودآگاه شما مطابقت و هماهنگی خواهد داشت.

اگر شما در مرحله انتخاب و اختیار، خدا را خواستی، وقتی که مرگ می‌رسد، با خدا مواجه می‌شوی و با او ملاقات می‌کنی؛ از ملاقات با خدا راضی و خشنود می‌شوی و لذت می‌بری؛ در نتیجه این حالت برای

شما به بهشت تبدیل می‌شود. چون هرچه نگاه می‌کنی فقط خدا را می‌بینی. در دنیا چیزهای دیگری غیر از خدا هم می‌بینی، اما وقتی وارد قیامت شدی و دید قیامتی شما باز شد و با آن دید نگاه کردی، دیگر غیر خدا چیز دیگری نمی‌بینی؛ فقط خدا را می‌بینی. اگر پرده‌ها از جلوی چشم انسان کنار برود، حقایق و باطن عالم آشکار می‌شود که از آن به قیامت و باطن عالم تعبیر می‌کنیم. وقتی قیامت برپا می‌شود دنیا دیگر برپا نیست؛ دنیا کنار می‌رود؛ پرده و حجاب برداشته می‌شود؛ در آن‌جا هرچه نگاه می‌کنی فقط خدا را می‌بینی.

شما چه می‌خواستی؟ شما می‌خواستی فقط خدا را ببینی. تمام زحمت، تلاش و فعالیت تو این بود که حق ببینی؛ ناحق نبینی. وقتی در این عالم با ناحق مواجه می‌شدی یا می‌دید کسی به شما یا دیگران ظلم می‌کرد، ناراحت می‌شدی، غصه می‌خوردی و عصبانی می‌شدی. نمی‌توانستی بی‌عدالتی و این مسائل را ببینی. اما حالا به یک جایی رسیدی که عدل مطلق است؛ همه آنچه را که می‌خواهی برای شما مهیاست و از باطل، ناحق، بی‌عدالتی، ظلم و جهل خبری نیست. شما از جهل بدت می‌آمد؛ دوست داشتی همه چیز را بدانی؛ خب به جایی رسیدی که دیگر همه چیز را می‌بینی، می‌فهمی و می‌دانی؛ بنابراین همه‌جا برای شما به بهشت تبدیل می‌شود. بهشت کجاست؟ بهشت در درون خود شماست. بهشت را شما با خود آورده‌ای.

جهنم کجاست؟ جهنم در درون خود شما و تابع انتخاب شماست. بستگی دارد شما چه چیزی را انتخاب کرده‌اید. شما جهنم را همراه خودت داری. کسی که در نهایت وارد جهنم می‌شود، جهنم را با خود داشته و آورده است؛ این‌طور نیست که جهنم جایی باشد و منتظر است که آن شخص به آن‌جا برود. گرچه ما گاهی از این تعبیرات استفاده می‌کنیم. این تعبیر اشکالی ندارد و به ظاهر، تعبیر صحیح و درستی است، مثلاً می‌گویند: «جهنم منتظرشان است.» منتظرشان است یعنی الان هم در جهنم هستند، منتها متوجه نیستند. در این دنیا، پرده‌ها جلوی چشم او را گرفته و نمی‌گذارد ببیند. اما وقتی حجاب‌ها برداشته شود، می‌بیند که عجب! از اول در جهنم بوده است. بنابراین خاصیت «انتخاب» این است که: «انتخاب، بهشت و جهنم را شخصی می‌کند و هر کسی وارد بهشت و جهنم خودش می‌شود. مراتب بهشت و جهنم هم شخصی می‌شود. مرتبه بهشت و جهنم هر کس، تابع مرتبه و درجه انتخاب خودش است. بستگی دارد تا چه اندازه خواسته باشد. در نتیجه «اختیاری محض» می‌شود به‌گونه‌ای که هیچ عاملی حتی انبیاء و شیطان هم حق نفوذ و تصرف در این انتخاب را ندارند.»

آیه صریح قرآن کریم، زبان حال افرادی را که جهنمی می‌شوند این‌گونه بیان می‌کند؛ آن‌ها می‌گویند: «ما تقصیر نداشتیم؛ تقصیر شیطان بود»؛ گردن شیطان می‌اندازند. شیطان هم این بحث‌های خودشناسی را برای آن‌ها مطرح می‌کند و می‌گوید: «شما اختیار داشتید؛ شما چنین موجودی بودید»؛

همین مطالبی را که ما می‌گوییم اما به زبان خودش بیان می‌کند. بلا نسبت ما، شیطان می‌گوید: «بی‌خود کردید که هرچه من گفتم گوش کردید؛ یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمدند، این همه نصیحت، سفارش و دعوت کردند؛ حرف آن‌ها را گوش نکردید، حرف من را گوش کردید!! من این طرف ایستاده بودم انبیاء هم آن طرف ایستاده بودند، آن‌ها شما را به طرف خود دعوت می‌کردند من هم شما را به طرف خودم دعوت می‌کردم، چه شد که به طرف من آمدید؟! این را بگویید» خلاصه در آن‌جا برای آن‌ها بحث خودشناسی می‌کند. هم در این دنیا و هم آن دنیا، بحث خودشناسی وجود دارد. این بحث دست از سر شما برنمی‌دارد. آن دنیا هم که می‌روی شیطان شروع می‌کند.

اشکال تعریف سوم بهشت

این تعریف سوم بهشت بود که همه فرمایشات آن درست است، اما اشکالی که به تعریف سوم وارد می‌شود این است که این مطالبی که گفته شد همه به قیامت مربوط است. از حالا تا قیامت چقدر راه است؟! عالم دنیا، عالم مرگ، عالم قبر و برزخ را در پیش داریم؛ عالم قیامت هم دو قسمت می‌شود: اوایل عالم قیامت که تا قبل از مرحله شفاعت است و قسمت آخر قیامت که بعد از مرحله شفاعت است. همه این مطالبی که گفته شد، به آخر قیامت مربوط می‌شود که بعد از مرحله شفاعت است.

اما از حالا تا آن موقع چکار کنیم؟! ما الان هر چه به خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم آدم‌های بسیار خوبی هستیم؛ حسن انتخاب هم داریم؛ از خوبی‌ها خوشمان می‌آید و از بدی‌ها متنفر هستیم؛ دلمان هم می‌خواهد به بهشت برویم؛ راست هم می‌گوییم که می‌خواهیم به بهشت برویم. از نشانه‌های کسانی که حسن انتخابی هستند این است که از ظلم بدشان می‌آید، گرچه نمی‌دانند مصداق ظلم چیست؛ گاهی اشتباه می‌کنند و خودشان هم ظلم می‌کنند که آن دیگر در اثر جهل است و شیطان انسان را منحرف می‌کند، اما نیت حسن انتخابی در باطن خیر و خوب است. دلش می‌خواست کار خوب کند؛ آمد ثواب کند اما کباب از کار درآمد. این دیگر تقصیر او نیست.

ما به خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم چنین آدمی هستیم. اما این دنیا را چکار کنیم؟ ما با وجود این‌که حسن انتخاب داریم، الان متوجه نمی‌شویم که در بهشت هستیم. با گرفتاری‌ها، مصیبت‌ها و سختی‌های بسیاری مواجه هستیم و رنج زیادی می‌کشیم. چه بسیار چیزها در این عالم وجود دارد که دلمان می‌خواهد به آن‌ها برسیم اما نرسیده‌ایم؛ آن‌ها را رها کردیم و ناکام و حسرت به دل ماندیم؛ این ناکامی‌ها و حسرت‌ها، جهنم و زبانه‌های آتش جهنم است. چقدر امیدها و آرزوها داریم که دوست

داریم همین الان حاصل شود اما نمی‌شود! می‌گویند: «بگذار در آینده رئیس جمهور عوض شود تا ببینیم بعد چه می‌شود.» تازه بعد هم معلوم نیست آیا بشود یا نشود.

مثل خیلی چیزهایی که قبلاً به آن‌ها امید داشتیم اما حالا به آرزو تبدیل شده است؛ قبلاً فکر می‌کردیم می‌شود اما حالا فهمیدیم که شدنی نیست، در نتیجه ناامید شده‌ایم. این ناامیدی‌ها، ناکامی‌ها، حسرت به دل ماندن‌ها، سرخوردگی‌ها، عقده‌ها، فشارها، مصیبت‌ها، محرومیت‌ها، از دست رفتن عزیزان، نرسیدن به مطلوب‌ها و محبوب‌ها، همه به جهنم تبدیل می‌شود؛ با این‌که آدم خیلی خوبی هم هستیم، یعنی حسن نیت و حسن انتخاب داریم. به بیان دیگر، کسی که حسن انتخاب دارد در واقع هدف خود را درست انتخاب کرده است؛ بهشت را انتخاب کرده و می‌خواهد به بهشت برود. این تازه اول راه است؛ منتهی اول راه سعادت است.

ما الان در بهشت نیستیم بلکه در ابتدای راه و جاده‌ای هستیم که به بهشت منتهی می‌شود. پس باید ببینیم در راه رسیدن به مقصد سعادت و بهشت چه حرکتی لازم است؟ آیا باید با پا حرکت کنیم؛ مانند حرکت در عالم دنیا که از جایی به جای دیگر منتقل می‌شویم؟ ما سوء انتخاب نداریم و اول جاده جهنم نیستیم. در مقابل ما دو جاده قرار دارد. ما با حسن انتخابی که داریم، بین این دو جاده یکی را انتخاب کرده و اول جاده هدایت و سعادت ایستاده‌ایم، اما آیا این جاده را باید طی کنیم تا به مقصد برسیم؟ برای طی کردن این مسیر چکار باید کرد؟ پس تعریف بهشت هنوز کامل نشده است. تعریف بهشت قیامت با داشتن اختیار، کامل شد؛ با توجه به این‌که گفتیم: «یاران بهشت، صحبت یاران همدم است؛ دیدار یار نامتناسب جهنم است.» اگر انتخاب شما خدا باشد و با خداوند به طور مستقیم ملاقات کنی و همه پرده‌ها و حجاب‌ها کنار رود؛ آن‌گاه به بهشت رسیده‌ای. تا رسیدن به آن مرحله کارهای زیادی می‌خواهد. این کارها چیست؟

این کارها را باید در تعریف بهشت بیاوریم. ما می‌خواهیم از همین حالا حرکت کنیم و به بهشت برویم. اگر بنشینیم تا زمان مرگ برسد، بعد برزخ و قیامت بیاید تا آن موقع به تعبیر ما پدر صاحب بچه در می‌آید! ما می‌خواهیم از حالا دنبال بهشت برویم. انسانی که حسن انتخاب دارد نمی‌تواند بنشیند. کسی که خواهان بهشت است از همان ابتدا می‌خواهد به سمت بهشت حرکت کند؛ این‌گونه نیست که بگوید: «از حالا جهنم می‌روم؛ بعداً وارد بهشت خواهم شد.» چنین شخصی اصلاً نفهمیده است که انتخابش چیست. حسن انتخاب صادقانه واقعی آن است که شخص از همان ابتدا می‌خواهد وارد بهشت شود.

تعریف چهارم بهشت

در تعریف چهارم بهشت این نکته مطرح است که همه مشکل ما در جای دیگری است. این که ما الان در فشار، مصیبت و رنج هستیم؛ این همه عذاب‌های وجدانی داریم که وقتی کوتاهی و تخلف می‌کنیم، چقدر احساس گناه داریم و خودمان را سرزنش می‌کنیم! وقتی دیگران گناه می‌کنند چقدر ما غصه می‌خوریم و اذیت می‌شویم! این‌ها به این دلیل نیست که فطرت‌مان خدایی نیست یا در درونمان خدا نداریم یا انتخاب‌مان خدا نیست؛ به خاطر این نیست که خدا همه جا نیست و مثلاً اگر خدا همه جا بود ما دیگر در بهشت بودیم! این‌طور نیست که ما جایی باشیم که خدا نیست و چون ما جز خدا و حق هیچ چیز دیگری نمی‌خواهیم، احساس فشار کنیم. نه! خدا همه جا هست.

مشکل این است که ما همه جا خدا را نمی‌بینیم. دلیل بالفعل جهنمی بودن ما در این عالم این است که ما خدا را در همه جا نمی‌بینیم. مشکل این نیست که خدا به ما نزدیک نیست؛ چرا که: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» خداوند از رگ گردن به شما نزدیک‌تر است. مشکل این است که ما از خدا دور هستیم.

چگونه ممکن است که خدا به ما نزدیک باشد، اما ما به خدا نزدیک نباشیم؟! خدا به ما نزدیک است به خاطر اینکه همه جا هست؛

«فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»

هر طرف که رو کنی همان‌جا وجه خداست. این‌گونه نیست که بتوانی جایی در این عالم یا بیرون از این عالم پیدا کنی که خدا نباشد. خداوند، هستی مطلق است و اگر بخواهد نقطه مقابل و نقیض او وجود داشته باشد و هستی مطلق نباشد، باید نیستی مطلق وجود داشته باشد، «نِیستی مطلق» هم که وجود ندارد. اصلاً خداوند نقیض ندارد و نقیض خداوند نمی‌تواند تحقق داشته باشد. بنابراین، همه جا و همه چیز از خداوند پر است؛ «اللَّهُ الصَّمَدُ».

پس مشکل کجاست؟ مشکل این است که ما این مطلب را نمی‌فهمیم. مشکل این است که دیده عقل ما باز نشده است تا بتوانیم حقایق عالم را آن‌گونه که هست ببینیم. بنابراین اگر کسی با مباحث خودشناسی آشنا شود و خودش را پیدا کند؛ بفهمد که در درونش چه حقایقی وجود دارد، خدا را بشناسد و بفهمد که همه عالم پر از حق، عدل و خداست و هیچ کجا از حق و عدل خالی نیست؛ دیگر غصه نمی‌خورد و نگران نمی‌شود، بلکه خیالش راحت می‌شود. چون قبل از خودشناسی تمام نگرانی‌هایش بابت این است که: «چرا ظلم و بی‌عدالتی می‌شود، حق من ضایع شده است، من چیزی می‌خواستم

وبه آن نرسیدم.» اما وقتی در مباحث خودشناسی به این نتیجه رسید که اصلاً آنچه که می‌خواهد این چیزها نیست، دیگر غصه نمی‌خورد.

تمام فشارهایی که ما متحمل می‌شویم به خاطر این است که خواسته‌هایی داریم اما به آن‌ها نمی‌رسیم. وقتی این خواسته‌ها را بررسی می‌کنیم می‌بینیم در واقع خواسته‌های قلبی ما نیست، بلکه خواسته‌های شکم، شهوت، مرکب، بدن و خواسته‌ای اسبی است که بر آن سوار شده‌ایم و باید با آن به عنوان یک وسیله، مرکب و ابزار به سمت مقصد حرکت کنیم. مانند این‌که وقتی شما بر اسب خود سوار هستی، اگر اسب تشنه شود شما بگویی: «من تشنه‌ام» این غلط است. باید بگویی: «اسبم تشنه است.»

فشاری که به ما می‌آید به این دلیل است که خیال می‌کنیم ما همین شکم، شهوت و این دست، پا و... هستیم. به همین خاطر اگر خاری به پایمان برود و یک ذره خون بیاید، رنگ از رویمان می‌پرد، خیال می‌کنیم که آسمان به زمین آمده است و تمام دنیا را لرزه برداشته است؛ همه هیکلان شروع به لرزیدن می‌کند و حالم بد می‌شود؛ در حالی که چیزی نشده است. این فقط پای توست، خودت که نیستی. افراد زیادی این پایی را که شما داری، ندارند؛ آن را از دست داده‌اند. آیا کسی که پا ندارد از خودش و از «من» خودش چیزی کم دارد؟! قبلاً می‌گفت: «من»، آیا حالا که پای خود را از دست داده است دیگر نمی‌تواند بگوید: «من»؟! مثلاً می‌گوید: «من بی‌پا»؟! حالا هم می‌گوید: «من» و همان معنا را دارد.

چه بسیار افرادی هستند که در محرومیت قرار دارند اما از کسانی که در محرومیت نیستند خیلی راضی‌تر و خوشحال‌تر هستند. دلیل این خوشحالی چیست؟ به چه کسی تعلق دارد؟ به کجا مربوط است؟ ای انسان تو حقیقت دیگری هستی؛ تو این نیستی. ما به این نکته توجه نمی‌کنیم. دسته چهارم در تعریف بهشت می‌گویند: «مشکل این نیست که ما خدا یا بهشت را نمی‌خواهیم. مشکل این نیست که خدایی نیست، بلکه خدا و حق هست. مشکل این نیست که خدا به ما نزدیک نیست بلکه خدا به ما نزدیک است. مشکل این است که ما خدا را نمی‌بینیم؛ ما به لقاء خدا نائل نشده‌ایم. ما هرچه می‌بینیم غیر خدا را می‌بینیم.» مثلاً این آقا، آن آقا، در، دیوار، پنجره و... که خدا نیست؛ این‌ها غیر خداست. ما غیر خدا را می‌بینیم در نتیجه می‌بینیم این رفقای که داریم، خیلی بی‌وفا هستند. اهل دنیا، خیلی بی‌وفا هستند و توقعاتی را که ما از آن‌ها داریم اصلاً برآورده نمی‌کنند.

دلیل آرامش اولیاء خدا

آدمی زاد خواسته‌های بسیاری دارد. ما می‌خواهیم همه مردم در اختیار ما باشند. آدم‌های قدرت طلب و جاه طلب این‌گونه هستند که؛ همه باید تحت فرمان آن‌ها باشند و به آن‌ها چشم بگویند. مثلاً ما دوست داریم مردم دولا شوند تا ما سوارشان بشویم و روی کولشان بنشینیم تا ما را ببرند و بیاورند. اما می‌بینیم نه تنها مردم دولا نمی‌شوند، بلکه ما را دولا می‌کنند و سوارمان می‌شوند؛ از ما کولی هم می‌گیرند. نوبت ما هم که می‌رسد، می‌گویند: «کار دارم! عجله دارم! نمی‌توانم! پایم درد می‌کند! کمرم درد می‌کند!» چه شد؟! آن موقع که نوبت کولی دادن ما بود، شما خیلی رضایت داشتی!! «تا پول داری رفیقتم؛ قربون بند کیفتم» حالا که بی پول شدیم و نیاز به تو پیدا کردیم، می‌گویی: «کار دارم و ...» دنیا این است. ما این چیزها را در دنیا می‌بینیم.

همه غصه‌ها به خاطر همین چیزهاست. حالا شما مرد هستید؛ کمی بین خانم‌ها بروید ببینید که حرف‌ها، بحث‌ها و صحبت‌هایشان درباره چیست. وقتی که قاطی مرغ‌ها رفتید، متوجه می‌شوید که وارد عالم دیگری شده‌اید. همان‌طور که شما برای خود عالمی دارید، خانم‌ها هم برای خودشان عالمی دارند. عالم شما یک طور کوچک است؛ عالم آن‌ها هم طور دیگری کوچک است. هر کدام به‌گونه‌ای برای خود کوچک است، منتها با هم فرق می‌کند. آنقدر این خانم‌ها، از هم توقع دارند؛ مثلاً می‌گویند: «چرا فلانی به من نگاه نکرد؟ چرا به من سلام نکرد؟ چرا روی خود را برگرداند؟» آنقدر از این حرف‌ها می‌زنند؛ تا آنجا که این مسائل جزء خوراک زندگیشان شده است؛ یعنی اگر روزی از این حرف‌ها نزنند، آن روز اصلاً شب نمی‌شود؛ پکر می‌شوند؛ حوصله‌شان سر می‌رود؛ دنبال این می‌گردند که حرفی، سخنی از یک سوراخ و سمبه‌ای در بیاورند؛ بنشینند و همین‌طور حرف زدن با تلفن را شروع کنند و یا علی! یک ساعت، دو ساعت با هم صحبت کنند که: «فلانی این را گفت، فلانی آن را گفت...» مرتب در این عوالم هستند.

آیا این چیزها خداست؟ ما خدا را نمی‌بینیم، نه این‌که خدایی در کار نیست. همه مشکلات ما این است که خدا را نمی‌بینیم. اگر به آن‌جایی رسیدیم که حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «ما رَایْتُ شیئاً إِلَّا وَ رَایْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ» من هیچ چیزی را نمی‌بینم مگر این‌که اول، وسط و آخر آن خدا را می‌بینم. این چگونه است؟ آیا حضرت علی علیه السلام در جهنم است؟ نه! در همین دنیا هم در بهشت است. با این‌که به بدن و جسم ایشان فشار می‌آید؛ به او بد می‌گویند؛ حرف سرد می‌زنند تا ایشان را ناراحت کنند، اما او که ناراحت نمی‌شود. بی خیال همه این‌هاست؛ غصه نمی‌خورد و غم ندارد.

« أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ »

اولیاء خدا نه ترس دارند، نه خوف؛ نه حزن دارند و نه غم و غصه. تمام گرفتاری‌های ما به خاطر این است که می‌ترسیم منافع و نعمتی که داریم از دست برود؛ از ما گرفته شود؛ دزد آن را ببرد یا وقتی که دزد آن را برد و یا آن را از ما گرفتند، غصه می‌خوریم؛ می‌نشینیم زانوی غم بغل می‌گیریم که: «چرا این‌طور شد؟!» اولیاء خدا هیچ کدام از این مسائل را ندارند. چرا؟ چون می‌دانند هرچه را که از دست بدهند یک چیزی جای آمده است. اصلاً این عالم، این‌گونه است. در این عالم هیچ چیزی گم نمی‌شود. تمام مشکل ما این است که فکر می‌کنیم اگر چیزی از دست ما رفت، دیگر از دست رفت که رفت و دیگر برنمی‌گردد؛ این طرز فکر غلط است. دیده‌ی عقل ما هنوز باز نشده است که بفهمیم:

«چو ایزد ز حکمت ببندد دری

ز رحمت گشاید در دیگری»

ز رحمت گشاید درهای دیگری! ما چشم خودمان را به درهایی که باز می‌شود بسته‌ایم؛ فقط به دری که دارد بسته می‌شود باز کرده‌ایم، به همین دلیل جهنم می‌شود. بعد می‌گوییم: «چرا فشار می‌آید؟ چرا جهنم است؟ چرا مصیبت است؟ این چه عالمی است؟ این چه دنیایی است؟ این چه خدایی است؟» همین‌طور شروع به جزع و فرع و ناشکری می‌کنیم.

تمام مشکلات و جهنم ما به خاطر این است که چشم هستی بین ما بسته شده و چشم نیست بین ما باز است. می‌گوییم: «فلان چیز از دست رفت» چیزی که از دست رفت، مربوط به خودت نبود بلکه به شکم، شهوت، مرکب و دنیای تو مربوط بود؛ پس حساب دنیایت را از خودت جدا کن. خود تو از جنس دنیا یا حتی از جنس برزخ هم نیستی بلکه از جنس قیامت هستی. یعنی باطن تو، خودت توست. این ظاهر است اصلاً خود تو نیست بلکه یک قالب، پوسته و لباسی است که به شما پوشانده‌اند.

در آینه نگاه می‌کنی؛ می‌گویی: «دارم خودم را نگاه می‌کنم!» اشتباه می‌کنی؛ این خود تو نیستی! بگو: «دارم چشمم را نگاه می‌کنم؛ دارم ابرویم را نگاه می‌کنم» آن هم نه چشم خودت. چشم خودت که این نیست. اگر چشم خودت باز شود چیزهای بسیار دیگر و پشت آینه را خواهی دید؛ دیگر اصلاً لازم نیست جلوی تو آینه باشد. این که چشم خود تو نیست؛ بگو: «چشم سر و مرکبم را دارم نگاه می‌کنم.» پس دسته‌ی چهارم می‌گویند: «اشتباه ما این‌جاست که دیده‌ی خدایین و هستی بین ما باز نشده است.» فرض کنید شما ماشین یا موتوری داری؛ یکی از دوستان شما، آن را برمی‌دارد تا به اندازه‌ی ده برابر قیمت برای شما بفروشد. یک مشتری پیدا شده است که به هر دلیل حاضر است این موتور را ده برابر قیمت بخرد؛ اما هرچه هم دنبال شما گشته است شما را پیدا نکرده است که به شما بگوید این موتور را به من بده

تا من ده برابر قیمتش را به تو بدهم تا بروی ده موتور دیگر بخری؛ اصلاً دوست شما می‌داند که شما نه فقط راضی هستی بلکه کلاه خود را هم آسمان هفتم می‌اندازی؛ اما چون شما را پیدا نکرد یواشکی آمد موتور را برداشت و رفت.

شما که می‌رسی، می‌بینی که موتور نیست. چقدر ناراحت می‌شوی! می‌گویی: «دزد برد»، این در و آن در می‌زنی، به سر خود می‌زنی. به این وضعیت، جهنم می‌گوییم. در حالی که همه این چیزها بی‌خودی بود. وقتی آمدی دیدی که موتور نیست، باید خوشحال می‌شدی. چه شد که خوشحال نشدی؟ دسته چهارم می‌گویند: «می‌دانی چه شد؟ مشکل این‌جاست که نمی‌دانی که این موتور که رفت؛ قرار است ده موتور جای آن بیاید.» یک موتور دادی، ده موتور جای آن گرفتی؛ اما خبر نداری. کمی صبر و حوصله کن و در خانه بنشین؛ می‌بینی رفیقت تلفن می‌کند؛ می‌گوید: «من هرچه دنبال تو گشتم؛ تو را پیدا نکردم تا به تو بگویم: «موتور تو را دادم و به جای آن، ده تا موتور گرفتم.» آیا خوشحال می‌شوی یا نه؟ اگر همان لحظه که می‌بینی موتور نیست و می‌خواهی ناراحت شوی، یکی از راه برسد و به تو بگوید: «یک موتور از دست دادی، بگو چند تا می‌خواهی به تو بدهم؟» آیا باز هم ناراحت می‌شوی؟!

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ.»

خدا از مومنین، جان و مال آن‌ها را می‌گیرد و در مقابل به آن‌ها بهشت می‌دهد. با آن‌ها معاوضه و معامله می‌کند. بهشت کجاست؟ جایی است که هرچه می‌خواهی به تو می‌دهد. در این‌جا هرچه داشتی دادی، البته هر چه هم داشتی چیزی نبود؛ همه آن چیزها در مقابل آن‌چه که خودت می‌خواهی هیچ است. «یا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ» ای خدایی که در مقابل کم، زیاد می‌دهی. پس مشکل ما این است که نمی‌بینیم. چشم داریم اما، بسته است؛ هنوز باز نشده است. خدا به ما عقل عنایت کرده، اما این عقل هنوز به کار نیفتاده است.

مثل کسی که از بازوهای خود استفاده نکرده و آن‌ها را ورزش نداده است، این بازوها نمی‌تواند یک وزنه سنگین را بلند کند. در طول عمر خود فقط قاشق، چنگال و چیزهای سبک را بلند کرده است. حالا می‌خواهیم به این شخص بگوییم: «یک وزنه سنگین را بلند کن!» خب نمی‌تواند. نه این‌که استعداد و توانایی در او نیست؛ این توانایی در او هست اما پرورش نیافته است. خداوند متعال، عقل را به انسان داده و این عقل در درون ما هست، اما از آن استفاده نکرده‌ایم. دسته چهارم می‌گویند: «اگر شما از عقلتان استفاده کنید و چشمتان باز شود؛ می‌بینید مشکلات شما کم می‌شود و فشارها کاهش پیدا می‌کند.» اگر خودت، خدای خودت و دنیا را بشناسی و از یک دید باز، جامع، عالی و با چشم و نور الهی به همه عالم، به خودت و به اطرافت نظر کنی، می‌بینی که هیچ مشکلی نیست؛ همه چیز سر جای خودش است؛ در عالم هیچ کار ناحسابی وجود ندارد و همه چیز بر اساس حساب و عدل است؛ در

نتیجه ذوق زده می‌شوی؛ کیف می‌کنی؛ لذت می‌بری؛ به آرامش می‌رسی و خاطر جمع می‌شوی؛ دیگر نگرانی نداری که چیزی از دستم رفت. چه چیزی از دستت رفت؟! هیچ چیزی از دست تو نرفته است.

وقتی اتفاق می‌کند دیگر نگران نیستی که پول‌هایم را دادم، از دستم رفت. آیا نمی‌بینی به جای آن چیزهایی که رفت، چقدر برگشته است؟! تمام آن‌ها ذخیره شد و در حساب تو جای گرفت. وقتی که چشم عقل شما باز شد و این حقایق را دیدی، دیگر نگران نیستی، دیگر خودت را شناخته‌ای. کار خودشناسی این است که دیده‌ی عقل ما را باز کند. از اول دوره تا الان براساس بحث‌هایی که انجام شد، خودت را مقایسه کن؛ می‌بینی هرچه گذشته، در زندگی آرام‌تر و خاطر جمع‌تر شده‌ای؛ تشویش، نگرانی، اضطراب و دلهره‌هایی که قبل از شرکت در این مباحث و جلسات داشتی، بعد از اینکه شرکت کردی مرتب کاهش پیدا کرد و کم شد. هرچه بیشتر خودت را پیدا می‌کنی، راحت‌تر و خاطر جمع‌تر می‌شوی. این نشان می‌دهد که اگر همین مسیر ادامه پیدا کند و شما به خودشناسی کامل برسی وارد بهشت سعادت خواهی شد.